

روانشناسی راست‌گویی در نهج‌البلاغه

بخشعلی قنبری^۱

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۵/۳

تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۲/۱۹

چکیده

همواره این سؤال ذهن آدمیان را به خود مشغول داشته است که چرا میان معرفت و عمل اخلاقی انسان فاصله وجود دارد؟ امروزه روان‌شناسی اخلاق متکفل بررسی این مسئله است. این موضوع تازگی ندارد و در متون دینی از دوره‌های گذشته مطرح بوده است. راست‌گویی به معنای مطابقت سخن با واقعیت/حقیقت یا مطابقت گفته با باور یا هماهنگی میان همه ساحت‌های وجودی انسان از میان مفاهیم اخلاقی است که در برخی روایات اسلامی رأس همه فضایل اخلاقی دانسته شده و از جمله مفاهیمی است که به کم و کیف آن آگاهی داریم؛ ولی به سهولت به ضد آن؛ یعنی دروغ‌گویی (به معنای تطابق‌نداشتن با واقعیت/حقیقت) مرتکب می‌شویم و معرفتمان را به عمل پیوند نمی‌دهیم. این موضوع در همه متون اسلامی همچون نهج‌البلاغه مورد توجه قرار گرفته و این مقاله آن را در این کتاب شریف بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که نبود سه عامل ایمان، عشق و خوف از عوامل به‌وجودآورنده شکاف میان معرفت و عمل به راست‌گویی است که اعم از تطابق سخن با واقعیت و هماهنگی همه ساحت‌های وجودی‌اند.

کلیدواژه‌ها: راست‌گویی، صدق، صداقت، دروغ‌گویی، روان‌شناسی اخلاق، نهج‌البلاغه.

مقدمه

اخلاق از پایه‌های اساسی زندگی بوده و هست و هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بدون اخلاق به حیات خود ادامه دهد. به تبع اخلاق، همه دانش‌های مربوط به آن نیز از اهمیت بالایی برخوردارند. علم و فلسفه اخلاق، چندوچون اخلاق را معین کرده و چارچوب‌ها و آثار اخلاقی زیستن و خسارت‌های دوری از اخلاق را کاویده‌اند. علم اخلاق می‌کوشد تا انسان بتواند به سهولت، اخلاقی زندگی کند و از ناهنجاری‌های اخلاقی صرف نظر کند.

برخی از دانش‌های مربوط به اخلاق جزء دانش‌های ناظر به عمل؛ و در تقسیم‌بندی‌های قدما نیز جزء فلسفه عملی در نظر گرفته شده است. به این معنا که اخلاق تنها برای دانستن نیست؛ بلکه این دانستن باید به داشتن و عمل کردن منجر شود. با وجود این، همواره این سؤال در اذهان اهل علم و نخبگان حوزه اخلاق مطرح بوده است که چرا آدمی به دانسته‌های مورد پذیرش ناظر به عمل، عمل نمی‌کند؛ یا چرا آنچه را به لحاظ اخلاقی نباید عمل کنیم، انجام می‌دهیم؛ یعنی میان معرفت اخلاقی و عمل اخلاقی شکاف وجود دارد.

برای بررسی این سؤال می‌توان عوامل / دلایل گوناگونی را طرح کرد؛ اما یکی از حوزه‌هایی که می‌توان سؤال یادشده را در آن بررسی کرد، دانش روان‌شناسی اخلاقی است. به نظر می‌رسد این مسئله مهم‌ترین بحث در روان‌شناسی اخلاق است و تمام مباحث روان‌شناسی اخلاق در نهایت، به این بحث برمی‌گردد که شکاف میان معرفت اخلاقی و عمل اخلاقی چیست. این مسئله از قدیم در فرهنگ‌های شرقی ادیبانی چون هندو، بودا، دائو، یهودیت و مسیحیت و اسلام و نیز در نظام‌های فلسفی مختلف محل بحث بوده و جواب‌های گوناگونی به آن داده شده است. یکی از منابعی که در سنت دینی اسلام

می‌توان به آن مراجعه کرد، نهج البلاغه است؛ از این رو، مسئله اصلی این جستار استحصال و استخراج نظر نهج البلاغه درباره عوامل پُرکردن شکاف میان معرفت و عمل اخلاقی در موضوع محوریت راست‌گویی است که از آن با عنوان روان‌شناسی راست‌گویی یاد می‌کنیم. امام علی^(ع) پیشتر در نهج البلاغه اشاراتی به این نکته کرده‌اند. هرچند هیچ‌گاه صریح به طرح این بحث و پاسخ آن نپرداخته، اشارات فراوانی در نهج البلاغه وجود دارد که از آنها می‌توان نظر ایشان را از آن استخراج کرد. عبارت‌هایی که حضرت به واشکافی علت تأخیر ما در عمل اخلاقی نسبت به معرفت اخلاقی می‌پردازد، فراوان است. طبق استقصایی که در نهج البلاغه به عمل آمده، می‌توان حاصل آرای امام علی^(ع) را در این باره در یک جمله خلاصه کرد: معرفت اخلاقی ما در عین اینکه کامل است؛ چون از ایمان، عشق و خوف محرومیم — میان معرفت اخلاقی که به صداقت داریم — در عمل به آن پایبند نیستیم؛ بنابراین از نگاه امام علی^(ع) در نهج البلاغه اگر بخواهیم معرفت اخلاقی‌مان به ارزش صداقت به عمل اخلاقی متناسب با آن بینجامد، باید مؤمن، عاشق و خائف باشیم تا بتوانیم شکاف میان معرفت اخلاقی به صداقت و عمل به آن را پر کنیم. در نهج البلاغه، مؤمنان، عاشقان و خائفان به‌الزام، اخلاقی زندگی می‌کنند؛ وگرنه مؤمن، عاشق و خائف شناخته نمی‌شوند.

برخلاف آنچه آوردیم مدعی نیستیم که ایمان، عشق و خوف تنها عوامل پُرکننده شکاف میان معرفت به صداقت و عمل به آن هستند؛ بلکه این سه از عامل مهم‌اند؛ چه بسا عوامل دیگری وجود داشته باشند که البته ما در صدد استقصای همه عوامل نیستیم؛ بنابراین، به این سه عامل قناعت می‌کنیم.

تصادمات همراه با هیجانات دردناک مثل ترس یا جملات جنسی یا زخم‌های شدید، اغلب نخستین جرثومه عقده‌ها را تشکیل می‌دهند (همان: ۴۹).

اگر بخواهیم به پیشینه این جستار اشاره کنیم می‌توان از نظریه پیازه یاد کرد که در روان‌شناسی اخلاق برای رفع شکاف بین معرفت و عمل اخلاقی (و در اینجا صداقت) به دو عمل مکمل همدیگر یعنی جذب/ درون‌سازی^۱ و انطباق/ برون‌سازی^۲ اشاره کرده است؛ یعنی از طریق تحقق این دو عمل می‌توان به رفع این شکاف امیدوار شد (کدیور، ۱۳۸۶: ۱۶).

پیاژه در توضیح این دو عمل گفته است: مقصود از درون‌سازی، گرفتن داده‌های محیط خارج و وارد کردن آنها در روان بنه‌ها؛ و منظور از برون‌سازی، انطباق فرد با داده‌های گرفته‌شده از محیط خارج است؛ که تعادل این دو نوع عمل به سازش منجر می‌شود (پیاژه، ۱۹۹۰، به نقل از کدیور: ۱۶؛ پیازه، اینهلدر ۱۳۸۸: ۱۴۰ - ۱۴۱).

درواقع پیازه انطباق درون و بیرون را باعث رفع شکاف بین معرفت و عمل اخلاقی می‌داند. متنها این کار از دو روش ایجاد ساحت‌های ذهنی جدید و زمینه‌سازی برای تحقق مختارانه آنها در خارج از ذهن امکان‌پذیر می‌شود (کدیور، ۱۳۸۶: ۱۹ - ۲۰).

پیاژه بر این باور است که ویژگی‌های اخلاقی کودک با ویژگی‌های شناختی او (که تحت‌تأثیر روان اوست) ترکیب می‌شود و نوعی اخلاق واقع‌گرایانه و وابسته را به وجود می‌آورد و او از خوبی (امر اخلاقی) اطاعت می‌کند (کدیور، ۱۳۸۶: ۳۲).

معناشناسی راست‌گویی در نهج البلاغه

امروزه در نگارش مقالات و پایان‌نامه‌ها و کتاب‌ها

پیشینه روان‌شناسی اخلاق و راست‌گویی

در روان‌شناسی اخلاق آمده است فرد می‌تواند فرایند نظر/ معرفت تا عمل اخلاقی را در دو دیدگاه طی کند:

(الف) نظریه‌های شناختی؛ که در این نظریه فرد از طریق طی مراحل مختلف می‌تواند از معرفت اخلاقی به عمل اخلاقی نقب بزند و آن را در خود نهادینه سازد؛

(ب) نظریه شناختی-اجتماعی؛ که بر مشاهده دیگران به‌عنوان الگو و تقلید از آنان تأکید دارد (کدیور، ۱۳۸۶: ۶۸).

همچنین در بررسی روان‌شناسی اخلاق افراد، به دو فاکتور اساسی هم باید توجه کرد:

(الف) محیط اتفاقات روزانه و امیال شخصی؛

(ب) ارث؛ که آن را عواطف غریزی گویند؛ برای مثال، وطن‌پرستی، مجموعه‌ای از عواطف است که براساس آن خودمان را وقف وطن‌مان می‌کنیم و در برابر آن عاطفه نشان می‌دهیم (هدفیلد، ۱۳۷۴: ۴۳).

کنش و واکنش‌های روانی انسان به سه صورت خود را آشکار می‌سازند:

(الف) احساسات؛ که مجموعه عوامل روانی‌اند و فرد آنها را پذیرفته و در باطن خود را با آنها وفق داده است.

(ب) تمایلات؛ عواملی‌اند که در شعور باطنی آدمیان مورد قبول واقع شده‌اند و فعالیتی که انجام می‌دهند غیراختیاری است؛ به‌گونه‌ای که جواب دادن به آنها جزء طبیعت ثانوی ما شده است؛ برای مثال آدم عاقل نیاز ندارد که درباره خطر غرق‌شدن بیندیشد که آیا اول خودش یا فرزندانش را نجات دهد؛ بلکه در اینجا تصمیم براساس تمایلات شخص به‌خودی‌خود گرفته می‌شود (هدفیلد، ۱۳۷۴: ۴۵).

(ج) عقده‌ها؛ مانند احساسات و تمایلات، عوامل روانی‌اند که تحت‌تأثیر محیط و هیجانات و تجربیات مخصوص آن به آدمی وابسته‌اند؛ ولی به علت بی‌علاقگی و نامأنوسی برای خود آدم پذیرفتنی نیستند.

روانی تشبیه کرده است که در برخی زمان‌ها از جوشش می‌افتد: «غَارَ الصِّدْقُ، وَ فَاضَ الْكُذِبُ»؛ «چشمه راستی بخشکد و چشمه ناراستی بجوشد» (نهج البلاغه، ۱۳۸۵: خ ۱۰۸، ۱۵۷).

در جای دیگر کلمه صداقت، به لحاظ لفظی و معنوی، هم‌نشین وفاداری شده است. بدین صورت می‌توان صداقت را با وفاداری تعریف و توصیف کرد؛ زیرا این دو لازم و ملزوم یکدیگرند: «أَتُهَا النَّاسُ، إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ، وَ لَأَعْلَمُ جَنَّةَ أَوْفَى مِثْلَهُ»؛ «وفاداری هم‌زاد و همراه صداقت است و من سپری نگاه‌دارنده‌تر از آن نمی‌شناسم» (همان: خ ۴۱، ۸۳). در بخش پایانی این سخن اشاره شده است که وفاداری مانند سپری، انسان را محافظت می‌کند. همین وصف به لحاظ نسبت هم‌نشینی به صداقت، درخور اسناد است؛ زیرا این دو می‌توانند افزون‌بر صیانت از وجدان و آرامش روحی، منافع آدمی اعم از مادی و معنوی را حفظ کنند؛ از این رو، لازمه تعریف و شناخت صداقت، شناخت وفاداری است.

نکته دیگری که درباره صداقت می‌توان بیان کرد اینکه در صداقت تنافی و تضاد و تناقض وجود ندارد؛ بلکه صداقت در جایی قابل طرح است که هماهنگی و تناسب وجود دارد. قرآن در نهج البلاغه، از این نظر کتاب صادقی معرفی شده است که اجزای تشکیل‌دهنده آن یکدیگر را تصدیق می‌کنند و ناسازگاری در آن راهی ندارد: «أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ... فِيهِ»؛ «بخشی از قرآن گواه بخش دیگر است و اختلافی در آن نیست» (همان: خ ۱۸، ۶۱).

همچنین اگر بخواهیم صداقت را به فردی نسبت دهیم می‌توان گفت، صادق از نظر نهج البلاغه کسی است که میان درون (نیت) و بیرون (اعمال ظاهری) او هماهنگی وجود دارد: «فَأَنْفُذُوا... عَدُوَّكُمْ»؛ «اینک براساس آگاهی و بینش حرکت کنید و در جهاد با

رایج شده است که نگارندگان ابتدا معنای مفهوم موردنظرشان را در لغت و اصطلاح بررسی می‌کنند و بعد به اصل مطلب می‌پردازند؛ ضمن اینکه در بررسی یادشده به انواع کتب لغت و فرهنگنامه‌های مختلف رجوع می‌کنند غافل از اینکه چنین روشی در اساس درست نیست؛ زیرا نظر فرهنگنامه هیچ ربطی به موضوع موردنظر ندارد؛ برای مثال اگر درصددیم روان‌شناسی صداقت را در نهج البلاغه بررسی کنیم، نیاز نیست نظر فلان دایرةالمعارف یا فرهنگنامه مربوط به اخلاق را بنویسیم، بعد بگوییم در نهج البلاغه نیز شواهدی در تأیید این نظر وجود دارد؛ چراکه این همان تحریف معنایی است.

امروزه روش معناشناسی برای رهایی از تحریف معنایی، مطرح شده که اجازه تحمیل نظر مؤلف بر نوشته متن پژوهانه را نمی‌دهد. این روش اصرار دارد نظر متن / صاحب نظر استخراج شود نه چیز دیگر؛ زیرا ممکن است مفهوم موردنظر ما جزء مفاهیم نسبی باشد و حضرت علی^(ع) هم نظر خاصی ارائه کرده باشد؛ در نتیجه برای دستیابی به حاق و حق مطلب باید به معناشناسی رجوع کرد.

از جمله موارد ضروری در به‌کارگیری این روش، تعریف مفهوم موردنظر است؛ که به‌هیچ‌وجه جایز نیست تعریف آن را در منابعی به‌جز همان منبع جست‌وجو کنیم؛ بنابراین برای درک تعریف صداقت، راهی جز پژوهش معناشناختی در خود نهج البلاغه وجود ندارد؛ در اینجا نیز براساس این نظریه، به معناشناسی صداقت در حوزه تعریف می‌پردازیم.

صداقت از جمله مفاهیمی است که در نهج البلاغه به‌طور مشخص تعریف نشده؛ اما می‌توان با بهره‌گیری از مفاهیم هم‌نشین توصیفی، آن را به‌دست آورد. در جایی از نهج البلاغه برای توصیف صداقت از پارادایم چشمه استفاده شده و علی^(ع) صداقت را به چشمه

تحت شرایطی، نیازهای دیگران را ارضا می‌کند. در اینجا فرد به یک احساس واقعی از صداقت نمی‌رسد؛ اما می‌تواند به این نتیجه برسد که اگر راستگو نباشد بخشی از منافع خود را ازدست خواهد داد (کدیور، ۱۳۸۶: ۴۹).

ج) اخلاق / صداقت قراردادی. رفتار اخلاقی / صادقانه در این مرحله برای سازگاری و هماهنگی با نظم اجتماعی است و از میل وی برای حفظ این نظم نشئت می‌گیرد (همان).

د) قانونی کردن اخلاق / صداقت. نگارنده بر این عقیده است که قانونی کردن برخی از آموزه‌های اخلاقی می‌تواند بر نهادینه‌شدن آنها کمک کند و به عنوان مرحله‌ای از مراحل تمرین اخلاقی در نظر گرفته شود.

ه) رسیدن به اخلاق فراقراردادی. همه اهداف اخلاق در این مرحله صورت عینی به خود می‌گیرد؛ به این معنا که فرد در این مرحله به خوبی فضایل و بدی‌رذایل اخلاقی پی برده است و اخلاق / صداقت برای او درونی شده است. در واقع رفتار اخلاقی / صادقانه نیازی به تصویب دیگران ندارد؛ بلکه خود فرد می‌تواند هم آن را تشخیص دهد و هم به عمل کردن آن اقدام کند و سرپیچی از آن را برای خود گناه یا امری خلاف وجدان تلقی کند (همان: ۵۱).

برطرف‌کنندگان شکاف

در نهج‌البلاغه برای رفع شکاف بین معرفت به صداقت و عمل به آن عوامل زیادی مطرح شده است؛ اما از میان همه آنها به نظر می‌رسد سه عامل ایمان، عشق و خوف می‌توانند از بقیه مؤثرتر باشند.

الف) ایمان، جنبه عام دارد و همه افراد می‌توانند بدان دست یابند؛ در نتیجه در جامعه دینی و اسلامی افراد می‌توانند مقدمات دستیابی به ایمان را فراهم کنند.

ب) عشق، جنبه اختصاصی دارد؛ به این معنا که

دشمنان راست نیت باشید» (همان: خ ۱۹۷، ۳۱۲).

با عنایت به موارد یادشده می‌توان گفت، بیان نهج‌البلاغه درباره صداقت با آنچه در روان‌شناسی آمده هماهنگی دارد (نک: همان: خ ۷۸)؛ زیرا در هر دو حوزه معرفتی، صداقت به هماهنگی درون و بیرون یا ساحت‌های مختلف آدمی با یکدیگر تعریف شده است. روی هم رفته، صداقت در نهج‌البلاغه مانند آب جاری و همراه وفاداری و ملازم هماهنگی درون و بیرون است. با وجود اینها باید بگوییم در نهج‌البلاغه صداقت و صدق با یکدیگر تفاوت دارند؛ به این معنا که صداقت به هماهنگی میان همه ساحت‌های وجودی اطلاق می‌شود؛ اما صدق به هماهنگی دو ساحت اول (عقل و معرفت) و ساحت چهارم گفته می‌شود (همان: خ ۷۸، ۱۰۴).

مراحل رفع شکاف بین معرفت و عمل به صداقت

پیازه برای اخلاقی‌شدن و تحقق روان‌شناسی لازم برای رفع شکاف چند مرحله را مطرح کرده است. کلبرگ نیز مراحل زیر را پیشنهاد می‌کند:

الف) صداقت بر پایه تنبیه و اطاعت. در این نظر درصددیم تا با اعمال قانون و تهدید فرد موردنظر را وادار کنیم شکاف معرفت و عمل به صداقت را از بین ببرد تا بتواند تحت هر شرایطی به صداقت پایبند باشد (کدیور، ۱۳۸۶: ۴۸).

به نظر می‌رسد نهج‌البلاغه هم تا حدودی به روش رفع شکاف بین معرفت و عمل به صداقت قائل است اما با شرایطی خاص. نگارنده در جایی بر نقش ساختار در اخلاق افراد و سازمان تأکید کرده است (قنبری، ۱۳۹۴: ۹۷ - ۹۹).

ب) القای اخلاق ابزارگونه نسبی / لذت نسبی. رفتار درست در این مرحله، رفتاری است که نیازهای فردی

نیست؛ بلکه زمینه‌های آن معرفتی و اختیاری‌اند. ایمان امری روان‌شناختی است و در عین حال وجود زمینه‌های معرفتی می‌تواند موجب پایداری آن باشد.

ایمان در نهج‌البلاغه جزء نوادر مفاهیمی است که تعریف آن به‌طور مشخص آمده است و چهار عنصر اساسی دارد که برخی از آنها معرفتی و برخی عملی-اخلاقی‌اند. پایه‌های ایمان عبارت‌اند از:

(الف) صبر؛ که امری اخلاقی است و در حوزه عمل تعریف می‌شود؛

(ب) یقین؛ که امری معرفتی است؛ یعنی یقین به متعلقات/ متعلقات ایمان؛

(ج) عدل؛ که عنصری عملی است؛

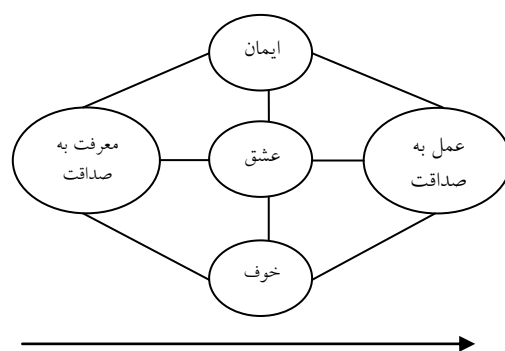
(د) جهاد؛ هم همین‌طور (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵: ح ۳۱، ۴۷۳). بدین ترتیب از چهار عنصر ایمان، سه عنصر عملی و تنها یک مورد معرفتی است.

حال اگر معرفت و عنصرهای عملی ایمان به‌طور دقیق، محقق و باعث تقویت ایمان شوند، در آن صورت ایمان تقویت شده در دل مستقر می‌شود و از حالت عارضی درمی‌آید (نک: همان: خ ۱۸۹، ۱۷۹). وقتی ایمان تشدید شود، می‌تواند همه جوانب زندگی مؤمن را تحت تأثیر قرار دهد و همه روان مؤمن را پر کرده و از آن هم فراتر رفته و سایر ساحت‌های وجودی را نیز تحت شعاع خود قرار دهد؛ به‌گونه‌ای که هیچ ساحتی از انسان بیرون نباشد. از این‌رو، حیات مؤمن به حیات ایمانش بستگی خواهد داشت به‌حدی که اگر مؤمن امری مخالف مسیر ایمانش را مرتکب شود آن روز خواهد مُرد. ایمان از این‌نظر، بیشترین اثرگذاری را می‌تواند داشته باشد.

ایمان و روابط انسان

انسان به حصر عقلی در زندگی خویش چهار رابطه دارد که ایمان در کم‌وکیف آنها به غایت اثرگذار

دست‌کم نوعی از عشق در اختیار همگان نیست؛ یعنی برخی می‌توانند مقدمات عشق را فراهم کنند و در زندگی خود آن را تجربه کنند. بی‌شک اگر چنین حالتی برای کسی پدید آید، می‌توان یقین داشت که چنین فردی بین معرفت به صداقت و عمل به آن پیوند برقرار کرده و شکاف آن دو را از بین برده است. **(ج) خوف؛** که کم‌وبیش مانند ایمان جنبه عام دارد؛ به این صورت که اگر آدمی معرفت به قهر الاهی و معرفت به آخرت را کسب کند، می‌تواند از این راه، شکاف موردنظر را از بین ببرد. تاریخ دینداران و عارفان در همه سنت‌های دینی این نکته را تأیید می‌کنند؛ برای مثال خواجه عبدالله انصاری و امام محمد غزالی تا آخر عمرشان لحظه‌ای را بدون خوف سپری نکرده‌اند. شاید نمودار زیر بتواند نقش سه عامل روحی- روانی را در رفع شکاف معرفت به صداقت و عمل به آن را نشان دهد.



نمودار ۱. فرایند پرشدن شکاف

۱. ایمان و شکاف بین معرفت اخلاقی به صداقت و عمل به آن

ایمان در نهج‌البلاغه، هم عنصرهای معرفتی دارد و هم عملی- تجربی؛ یعنی ایمان در زمینه معرفت خاص به وجود می‌آید. آگاهی عمیق از متعلق ایمان می‌تواند زمینه‌ساز جنبه تجربی آن باشد. البته خود ایمان امری معرفتی و اختیاری

- آثار ایمان در رفع شکاف معرفت و عمل به صداقت در رابطه با خدا در ساحت روان؛ چنان‌که اشاره شد ایمان همه ساحت‌های وجودی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ اما برخی از این ساحت‌ها با ایمان رابطه ساختاری و اساسی دارند که در اینجا آنها را مدنظر قرار می‌دهیم.

ایمان را می‌توان در دو حوزه معرفت و حوزه روانی انسان (احساس، عاطفه و هیجان) به‌شمار آورد؛ به‌تعبیردیگر، رابطه ایمانی با خدا را می‌توان از مقوله روان یا معرفت در نظر گرفت؛ اما به‌نظر می‌رسد این رابطه تنها به حوزه روان مربوط است نه معرفت؛ و صاحب این قلم آن را در این حوزه طرح می‌کند.

پیش‌ازاینکه چگونگی ایجاد رابطه با خدا را از طریق ایمان پی بگیریم لازم است درباره نحوه تحقق ایمان این نکته را بیان کنیم که ایمان به دو عنصر اساسی «صدق اخلاقی» و «صدق منطقی» بستگی دارد؛ به‌این‌معنا که امام علی^(ع) به صدق اخلاقی و منطقی سخن پیامبر^(ص) ایمان داشت و بر این اعتقاد بود که آنچه از زبان پیامبر^(ص) جاری می‌شود واجد هر دو صدق یاد شده‌اند. البته اگر گزاره/ کلامی را واجد صدق اخلاقی بدانیم دربردارنده صدق منطقی هم می‌شود؛ و در این صورت، این گزاره‌ها به‌حتم صادق تلقی می‌شوند؛ حتی اگر نتوان به سودشان دلیل اقامه کرد. البته گاهی ممکن است ایمان به دلیل/ سبب دیگری هم تحقق یابد، به‌این‌شکل که ممکن است شخص به دلیل صدق اخلاقی یا صدق منطقی به گزاره‌های صادرشده از بزرگانی چون پیامبر^(ص)، ایمان نیاورد؛ حتی به دلیل کارایی آنها در زندگی هم نباشد که به آنها ایمان آورده است؛ بلکه به این دلیل باشد که به آنها عادت کرده و دیگر نمی‌تواند دست به خرق عادت زند؛ به‌تعبیردیگر، اتفاقات و تلقین‌های دوران کودکی پدر، مادر، برادران، خواهران، معلمان،

است. اثرگذاری این حالت روانی را در سه رابطه از روابط چهارگانه می‌توان در ادامه مشاهده کرد:

۱) آثار ایمان در رفع شکاف معرفت و عمل به صداقت در رابطه با خدا

انسان مؤمن چون به حضور خدا یقین دارد هرگز به خود اجازه نمی‌دهد تا کاری انجام دهد که به رابطه ایمانی خودش با خدا آسیب برساند. او می‌داند که خدا در همه جا حاضر و ناظر است و هیچ حرکتی از دید علم خدا بیرون نیست. برگی از درخت نمی‌افتد الا اینکه خدا آن را می‌داند («وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ» (انعام: ۵۹)). مؤمن به این آگاهی، یقین تجربی دارد؛ در نتیجه زندگی خود را با علم به آگاهی خدا تنظیم می‌کند.

در نهج‌البلاغه موارد زیادی وجود دارد که به اثرگذاری رابطه ایمان در زندگی اشاره دارد؛ برای مثال، علی^(ع) در جایی از نهج‌البلاغه به اثرگذاری ایمان در حرکات و سکنات مؤمن چنان شدید معتقد است که بدون توجه به رضایت خدا دست به هیچ کاری نمی‌زند: «وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصَى اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْأَلُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵: خ ۲۲۴، ۳۴۷).

انسان تنها موجودی است که می‌تواند تصویری از خود داشته باشد و با آن تصویر هم رابطه برقرار سازد. سایر مخلوقات از برقراری چنین رابطه‌ای محروم‌اند؛ همچنین می‌تواند تصویر نادرستی از خود داشته باشد و با آن تصویر نادرست هم می‌تواند رابطه برقرار کند؛ در نتیجه انسان می‌تواند با خود رابطه‌ای غیرصادقانه داشته باشد. پس اگر از عدم صداقت انسان با خود سخن بگوییم به‌لحاظ منطقی سخن درستی گفته‌ایم؛ زیرا انسان ملکه رابطه صادقانه را با خود دارد و سلب چنین رابطه‌ای از انسان از نظر منطقی درست است.

مربیان، محیط تربیتی اطراف، محیط آموزشی و پرورشی نگرشی را به وجود آورده است که بدان عادت کرده و نمی‌تواند از آن دست بکشد و الا زندگی‌اش دستخوش نوعی آشفتگی می‌شود؛ ضمن اینکه می‌داند زیستن با این نگرش، خوبی‌هایی هم دارد. البته این را نمی‌توان ایمان تلقی کرد؛ بلکه می‌تواند نوعی مصلحت‌اندیشی یا حتی تبلی باشد. راه دیگری هم برای ایمان آوردن به گزاره‌های دینی وجود دارد؛ به این صورت که شخص، دلایل مؤید گزاره‌های مربوط به ایمان به دین خاص را با دلایل نقیض آن مقایسه می‌کند و در نهایت، به این نتیجه می‌رسد که دلایل مؤید این عقیده، از دلایل نقیض آن قوی‌ترند؛ از این رو، ایمان به آن را ترجیح می‌دهد.

در کنار اینها، راهی دیگر نیز وجود دارد و آن شهود متعلقات گزاره‌های ایمانی است؛ که شخص نه به دلایل یادشده؛ بلکه به دلیل آنکه امری را شهود کرده، ایمان می‌آورد. ایمانی که علی^(ع) دست‌کم در بعضی از مواضع نهج البلاغه بیان می‌کند، ایمان به شهادت است نه ایمان به غیب: «وَنُؤْمِنُ بِهِ إِيمَانًا مِّنْ عَيْنِ الْغُيُوبِ، وَوَقَفَ عَلَى الْمُؤْتُوْدِ، إِيمَانًا نَفْسِي إِخْلَاصُهُ الشَّرْكَ، وَيَقِينُهُ الشُّكَّ» (نهج البلاغه، ۱۳۸۵: خ ۱۱۴، ۱۶۹). چنین ایمانی از سنخ و جنس ایمان ناشی از فرایند علم حصولی و استدلالی نیست؛ بلکه از شهود حاصل شده است. منظور از جمله «عاین» و «وقف» همان مرحله نهایی ایمان و یقین است که انسان بالمعاینه و از نزدیک به مقام شهود می‌رسد و در کنار آن قرار می‌گیرد. (مکارم‌شیرازی، ۱۳۹۰: ۸۷/۵).

تردید نیست که متعلق اصلی ایمان، خداست. ظاهر نهج البلاغه نشان می‌دهد که نظامات آخرت به جز دنیاست و دنیا مقدمه آخرت است؛ اما در عین حال این دو غیر هم‌اند؛ زیرا نظاماتشان یکسان نیست. در نهج البلاغه امور و عوالم غیبی هم از متعلقات

ایمان‌اند که البته غیب برای آن حضرت معنا ندارد؛ زیرا عالم غیب وقتی شهود شود از غیب بودن بیرون می‌رود. به هر صورت، عالم آخرت از موضوعات ایمان به‌شمار می‌رود؛ منتها در اینجا، ایمان از سنخ شهود و حضور است نه از سنخ علم و حصول؛ زیرا او آنها را به تجربه درک کرده است؛ پس یکی از راه‌های ایمان به آخرت از راه کشف و شهود است که در عرفان جایگاه والایی دارد و در واقع، ادامه شهود مبدأ هستی است که همه چیز در آن جمع است؛ البته این شهود به نحو تناسخ یا غیر آن حاصل نشده است. امام صادق^(ع) در توصیف ایمان شهودی علی^(ع) به معاد فرموده است: «وَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ عَمَلَ رَجُلٍ كَانَهُ يَنْظُرُ إِلَى الْجَنَّةِ وَالنَّارِ»؛ «علی^(ع) کار کسی را انجام می‌داد که گویا به بهشت و دوزخ می‌نگرد» (کلینی، بی‌تا: ۱۶۳/۸). براساس چنین شهودی است که بارها می‌گفت: «لَوْ كَشَفَ الْغَطَاءَ مَا أَزِدْتُ يَقِينًا» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۲۰۹/۶۹).

وجود چنین ایمانی امکان شکاف بین معرفت به صداقت را کامل از بین می‌برد. البته معنای این سخن آن نیست که برای عمل به صداقت باید همانند علی^(ع) ایمان بیاوریم؛ بلکه به اندازه ایمان خویش به خدا به صداقت نزدیک خواهیم شد. در اینجا با مراتب، مواجه‌ایم نه با مرتبه واحد و خاص.

۲) ایمان و شکاف بین معرفت اخلاقی به صداقت و عمل به آن در رابطه با خود

در این میان انسان مؤمن وضع دیگری دارد؛ چون همه چیز را در صحیفه علم الاهی می‌بیند و هیچ کاری را بیرون از آن نمی‌داند، امکان رابطه نادرست با خود را از خود سلب می‌کند و با خود صادقانه رفتار می‌کند.

شناخت صادقانه از خود امکان‌پذیر است و انسان می‌تواند به آگاهی از خود برسد و عارف به نفس

می‌برد و دوم اینکه، همین هماهنگی را در رابطه انسان با خودش نیز برقرار می‌سازد.

در عبارت بالاتر، تعبیر «مجانِب لِلْإِيْمَانِ» نشان می‌دهد که دروغ نه تنها با ایمان سازگار نیست؛ که بسیار با آن فاصله دارد؛ چراکه دروغگو بیشتر برای جلب منافع، یا دفع ضررها یا هوای نفس، دروغ می‌گوید؛ درحالی‌که انسان مؤمن می‌داند همه چیز به دست خداست و نیز می‌داند هواپرستی نوعی بت‌پرستی است (مکارم‌شیرازی، ۱۳۹۰: ۱۴۵/۶).

۳) آثار ایمان در رفع شکاف معرفت و عمل به

صداقت در حوزه رابطه انسان با دیگران

مهم‌ترین نکته‌ای که میان معرفت و عمل به صداقت هماهنگی پدید می‌آورد، حوزه رابطه انسان با دیگران است؛ چون انسان می‌تواند در شناخت خود دچار معرفت و فهم نادرست شود و در نتیجه آن تعامل صادقانه‌ای با خود نداشته باشد؛ اما این اتفاق در رابطه با دیگران به مراتب سخت‌تر است؛ یعنی انسان به هماهنگی خود و دیگران بسیار نیازمندتر است تا سایر رابطه‌ها.

نحوه رابطه انسان با دیگران ممکن است منافی را جلب یا ضررهایی را دفع نماید. از این رو، تنظیم این رابطه اهمیت بسیاری دارد.

اما آنچه در تعامل با دیگران باید معیار قرار گیرد، ایمان است. هر کاری که در جهت مخالف ایمان قرار گرفته می‌تواند موجب هدم آن شود. علی^(ع) به ایمان، نگرش تجربی و روان‌شناختی دارد و بر این است که اگر کسی مدعی ایمان باشد باید آن را در حین تجربه نشان دهد، وگرنه در معرفت و ذهن نمی‌توان از تحقق آن خبر داد؛ علامت ایمان را در تحقق صداقت در همه عرصه‌های زندگی جست‌وجو می‌کند و بر این امر پافشاری می‌کند که صداقت در تعامل با دیگران باید

خویش شود. قرآن این امکان را تأیید و بلکه به آن توصیه می‌کند: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» (مائده: ۱۰۵). در نهج‌البلاغه هم بارها اشاره شده که در جهالت انسان همین بس که به ارزش خویش واقف نباشد: «الْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵: خ ۱۰۲).

درواقع، روان انسان مؤمن تحت تأثیر ایمان قرار می‌گیرد و شکاف مطرح‌شده بین معرفت اخلاقی و عمل اخلاقی (صداقت) در حوزه رابطه انسان با خود به کل از بین می‌رود؛ به این معنا که اگر کسی بخواهد میان آگاهی به صداقت و عمل به آن هماهنگی به وجود آورد باید مؤمن باشد؛ زیرا اگر این صداقت رعایت نشود، ایمان از بین خواهد رفت یا ناقص خواهد شد و چون مؤمن به حفظ ایمان خویش حساس است (چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم/ که دل به دست‌کم آبروی است کافر کیش) (حافظ ۱۳۸۷: ۲۴۸)، هرگز در مواجهه با خود غیرصادق نخواهد بود. برای اینکه بتوانیم در مواجهه با خود صادق باشیم باید به خدا ایمان بیاوریم، وگرنه شکاف بین معرفت به صداقت و عمل به آن را پُر نخواهیم کرد.

در جایی از نهج‌البلاغه تصریح شده است که روی آوردن به دروغ، نه تنها تضعیف؛ بلکه از بین رفتن ایمان را در پی دارد: «جَانِبُوا الْكُذْبَ فَإِنَّهُ مُجَانِبٌ لِلْإِيْمَانِ» (همان: خ ۱۱۷/۸۶)؛ درحالی‌که راست‌گویی، هم نشانه ایمان و هم از عوامل به وجود آورنده و تقویت‌کننده آن است و اگر کسی به صدق رفتار کند و میان معرفت به صدق و عمل به آن فاصله ایجاد نکند، اهل نجات و بزرگواری خواهد بود: «الصَّادِقُ عَلَى شَفَا مُنْجَاةٍ وَ كَرَامَةٍ» (همان) و در مقابل، انسان دروغگو اهل خواری و هلاکت خواهد بود: «وَالْكَاذِبُ عَلَى شَرَفٍ مَهْوَاةٍ وَ مَهَانَةٍ» (همان). به این ترتیب، روشن می‌شود که ایمان شکاف معرفت اخلاقی و عمل اخلاقی را از بین

هستند که میان معرفت اخلاقی و عمل اخلاقی‌شان شکافی وجود ندارد و به آنچه بر زبان می‌آورند؛ یعنی به آن علم پیدا می‌کنند، بی‌چون و چرا عمل می‌کنند: «وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ... مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ وَمَنْ عَمِلَ بِهِ سَبِقَ» (همان: خ ۱۵۶، ۲۱۹). نتیجه این هماهنگی به‌حتم، پیشتازی در دستیابی به سعادت و رستگاری است.

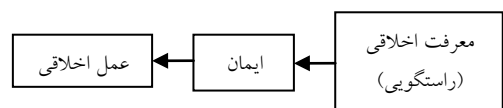
حضرت علی^(ع) در بیان الگوهای صدق به کسانی اشاره می‌کند که در سایه ایمان حقیقی توانسته‌اند بین عالم درون و بیرون هماهنگی کافی به‌وجود آورند؛ به‌گونه‌ای که همه ساحت‌های وجودی‌شان هماهنگ شود. از چنین صداقتی با عنوان صداقت کامل و تام می‌توان نام برد. اینان کسانی‌اند که حکمت‌شان از علم‌شان، سکوت‌شان از سخن‌نغز و مفیدشان؛ و ظاهرشان از باطنشان خبر می‌کند (همان: خ ۲۳۹، ۳۵۷-۳۵۸). آنان چنان ایمانی به خدا و دین و قرآن دارند که هرگز با آنها مخالفت نمی‌کنند و هر جا حضور یابند به‌عنوان مجسمه‌های صادق و گواهانی عادل از آنان یاد می‌شود (همان).

بنابراین ایمان مانع از آن می‌شود که میان معرفت اخلاقی مؤمنان و عمل اخلاقی‌شان فاصله ایجاد شود. ضمن اینکه زندگی عینی و تجربی‌شان هم گواه صادقی بر هماهنگی یادشده است.

نمونه بارز این الگوها خود حضرت علی^(ع) است که در جایی از نهج‌البلاغه بیان می‌کند که در عمرش هیچ حقیقتی را پنهان نکرده و هیچ دروغی بر زبان جاری نساخته است: «وَاللَّهِ مَا كَتَمْتُ وَشُمَّةً، وَلَا كَذَبْتُ كَذِبَةً، وَ لَقَدْ نُبِّئْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَ هَذَا الْيَوْمِ» (نهج‌البلاغه: خ ۱۶، ۵۷). او در ایمان به درجه‌ای رسیده است که جز صدق و راستی از او هیچ انتظار دیگری نمی‌توان داشت: «وَاللَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ، وَأَصْطَفَاهُ عَلَى الْخَلْقِ، مَا أَنْطِقُ إِلَّا صَادِقًا» (همان: خ ۱۷۵، ۲۵۰). در نهج‌البلاغه به تلازم میان ایمان و صداقت تأکید شده است. امام علی^(ع) به‌نقل از پیامبر

به‌عنوان معیار و محک در نظر گرفته شود: «عَلَامَةُ الْإِيمَانِ أَنْ تُؤْتِرَ الصِّدْقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ عَلَى الْكُذْبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ»؛ «ایمان آن است که راست‌گویی را آنجاکه برایت زیان دارد بر دروغ‌گویی آنجاکه برایت سود دارد، ترجیح دهی» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵: ح ۴۵۸، ۵۵۶).

در جمله بالا از نهج‌البلاغه، سه نکته اصلی و اساسی وجود دارد: الف) اینکه در همه‌جا به‌ویژه در تعامل با دیگران در مقام انتخاب راستی و دروغ، ایمان آن‌قدر قوی باشد که به‌لحاظ ذهنی و روانی و با یقین تمام راست و راستی را انتخاب کنیم؛ هرچند که ممکن است منافع دنیوی‌مان در دروغ‌گویی باشد؛ ب) اینکه ایمان انسان ایجاد کند، مؤمن در گفتار با دیگران چیزی جز راستی و آگاهی بر زبانش جاری نشود و گوینده مؤمن جز به راستی به چیزی نیندیشد و جز از روی علم سخنی نگوید؛ ج) اینکه ایمان آن اندازه قوی باشد که درباره دیگران جز تقوا چیز دیگری در نظر نیاورد. از مجموع این نکات می‌توان به این نتیجه دست یافت که اگر آدمی در رابطه با اخلاق و صداقت دو مرحله را پشت سر بگذارد، می‌تواند امیدوار شود که صداقت در تعاملاتش سرریان و جریان می‌یابد: یکی اینکه به‌لحاظ ذهنی، نسبت به اخلاق و صداقت دغدغه داشته باشد و درصدد کسب معرفت عمیق برآید؛ دوم اینکه با ایمان زندگی کند. این ایمان حلقه واسطه‌ای میان معرفت اخلاقی (در اینجا صداقت) و عمل اخلاقی (صداقت‌کرداری) است.



نمودار ۲. ایمان حلقه واسط

یکی از متعلقات ایمان، تقدیس قرآن و ایمان به آن است. در نهج‌البلاغه باورمندان به قرآن کسانی

به انصاف واداشتن اوست در آنچه دوست دارد» (همان: نامه ۵۳، ۴۲۷).

از این عبارت روشن می‌شود که می‌توان چنین محبتی را از انسان زایل کرد؛ درحالی که طبق فرمایش علی^(ع)، محبت امری زایل‌کردنی نیست. باید گفت محبت به مصادیق مختلف معلول معرفت است. اگر معرفت به اموری ماندگار تعلق یابد استمرار خواهد یافت و در سایر موارد زایل خواهد شد.

این محبت وقتی به اوج خود می‌رسد آثار بسیار مؤثری در شخص و حتی در طبیعت از خود بجا می‌گذارد. دوستی خدا که محل تجلی اوصاف الهی است باعث به هم خوردن نظام هستی خواهد شد. علی^(ع) هنگامی که سهل بن حنیف پس از بازگشت از صفین در کوفه درگذشت و محبوب‌ترین افراد نزد آن حضرت بود فرمود: «لَوْ أَحْبَبَنِي جَبَلٌ لَتَهَافَتْ»؛ «اگر کوهی هم مرا دوست داشته باشد پاره پاره شود و فرو ریزد» (همان: ح ۱۱۱، ۴۸۸).

از جمله مواضعی که پدیدآمدن محبت می‌تواند کارگزار باشد، رفع شکاف میان معرفت و عمل به صداقت است. انسانی که خدا را دوست دارد می‌داند که خدا هم صداقت عملی را دوست دارد و چنین شخصی از محبت خدا پُر شده است و در نتیجه مجالی برای ایجاد یا استمرار شکاف معرفت و عمل به صداقت باقی نخواهد ماند.

براین اساس است که معرفت و محبت تلازم پیدا کرده و همراه هم در متون عرفانی مطرح شده‌اند و محبت سالک به میزان معرفت او سنجیده می‌شود. چه هر قدر دل آدمی توانایی بیشتری برای انعکاس خداوند داشته باشد، به همان اندازه می‌تواند معروض محبت الهی شود. این معرفت تا جایی قابل استمرار است که عارف، خدا را یکپارچه محبت می‌یابد؛ چراکه «محبت صفتی است ذاتی و اگر به موافق آن

بیان می‌کند که ایمان کسی پایدار نمی‌شود، الا اینکه صداقت بر زبانش جاری شود و هیچ‌وقت از راستی و راست‌گویی فاصله نگیرد: «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ» (همان: خ ۱۷۶، ۲۵۳).

شک نیست که اگر انسان به این درجه از ایمان برسد، میان معرفت اخلاقی او به صداقت و عمل اخلاقی‌اش به صداقت، فاصله و شکافی باقی نخواهد ماند.

۲. عشق / محبت و شکاف میان معرفت

اخلاقی به راست‌گویی و عمل به آن

هم محبت و هم عشق از احوال روانی انسانند؛ اما چون مقدمات آنها به‌ویژه محبت در دست انسان است، در زمره مقامات شمرده شده‌اند. در این میان، محبت جنبه عام دارد؛ ولی عشق به‌طورکامل، اختصاصی است؛ بنابراین، کاربرد محبت در رفع شکاف، عمومیت بیشتری دارد و می‌تواند در امر فوق‌الثرگذار باشد و گستره عظیمی از افراد را دربرگیرد. در نهج‌البلاغه درباره محبت دوگونه سخن گفته شده است: دسته‌ای از آنها مبین آن است که محبت از جمله مقامات عرفانی و تحصیل آن در اختیار سالک است. توجه به عبارت زیر این ادعا را تأیید می‌کند: «وَتَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ»؛ «با دوستی قرآن به خداوند رو آورید» (همان: خ ۱۷۶، ۲۵۲)؛ یعنی محبت به قرآن امری است که آدمی توانایی کسب آن را دارد؛ پس محبت امری نیست که سالک منفعلانه در انتظار تحقق‌اش بنشیند؛ بلکه مرحله‌ای است که با کوشش مستمر می‌تواند بدان دست یابد.

دسته دیگر از سخنان علی^(ع) مبین حال بودن محبت‌اند. البته مصادیق محبت خوبی یا بدی آن را مشخص می‌کند. اگر دل انسان به امری ناپسند محبت ورزد باید نفس و دل را از آن منصرف کرد: «فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ»؛ «بخل ورزیدن بر نفس

دارند و آن را نصب‌العین خود قرارداده‌اند؛ درعین‌حال باید به این نکته توجه کرد که یکی از نشانه‌های تحقق محبت انسان به خدا، انجام اعمالی است که خدا آن را دوست دارد؛ از این نظر، علی^(ع) از خداوند می‌خواهد او و بندگانش را به انجام چنین اعمالی موفق بدارد: «وَقَفَّالَهُ وَ إِيَّاكُمْ لِمَحَابَّةِ»؛ «خداوند، ما و شما را به آنچه دوست دارید توفیق دهد» (همان: ن ۶۷، ۴۵۸).

روشن است که اگر بتوان از این مفاهیم رابطه عاشقانه را نتیجه گرفت به‌سهولت خواهیم توانست از وظایف عاشق درقبال معشوق نیز سخن گفت. از مهم‌ترین وظایفی که عاشق خدا باید مدنظر قرار دهد هماهنگی میان جهان درون و بیرون است که از آن با عنوان صداقت می‌توان نام برد. از نظر نهج‌البلاغه اولیای الهی و عاشقان خدا پاسخی نمی‌گویند و سکوت پیشه می‌کنند یا اگر قرار باشد که حرفی بر زبان جاری کنند جز به راستی و صداقت سخن نمی‌گویند: «إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا» (نک: همان: خ ۱۵۴).

به نظر می‌رسد، عشق مطرح‌شده در نهج‌البلاغه از دو حالت بیشتر نباشد: یا عشق اروتیک است یا عشق آگاهانه یا انتزاعی. به تعبیر دیگر، سخن علی^(ع) درباره عشق را می‌توان به یکی از دو عشق اروتیک و آکاپتیک تأویل کرد؛ متها اگر آن را به عشق اروتیک تأویل کنیم دو وجه پیدا می‌کند یکی اینکه به‌کل دنیاگرایانه می‌شود؛ دیگر اینکه مانند عشق اروتیک، افلاطونی می‌گردد.

در نهج‌البلاغه واژه محبت با مشتقات مختلفش زیاد به‌کار رفته؛ اما از عشق جز در یک مورد جایی ذکر نشده است؛ اما در جاهایی که واژه محبت به‌کار رفته، مفهوم عشق را هم می‌توان استنباط کرد. با وجود این، تفاوت میان محبت و عشق در نهج‌البلاغه قابل استنباط است. یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های این دو آن است که در محبت، قوای درونی و بیرونی

عمل نماییم، تکالیف را به نیکوترین وضعی به عمل می‌آوریم» (هاکس آمریکایی، ۱۹۲۸م: ۷۸۵).

این محبت هم نتیجه دانش است
کی گزافه بر چنین تختی نشست
(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۵۳۲/۲)

اما این محبت میان خدا و بنده‌اش جاری و ساری است و خدا هم به بنده ابراز محبت می‌کند؛ بنابراین پیوند اساسی میان معرفت و محبت می‌تواند در تحقق صداقت هم مؤثر باشد؛ زیرا انسان عارف به خدا محبوب‌های خدا را هم می‌شناسد و می‌داند که خدا هیچ داعیه‌ای برای گفتار یا کردار غیرصادقانه ندارد و هرگز چنین امری درباره خدا درخور تصور نیست. محب خدا نیز درصدد خداگونه‌شدن است؛ در نتیجه او هم مثل خدا یکپارچه صداقت خواهد شد و میان معرفت و عملش در این حوزه شکافی به‌وجود نخواهد آمد.

در نهج‌البلاغه هم بر تلازم میان معرفت و محبت تأکید شده است. امام علی^(ع) محبت و معرفت را در سرچشمه زلال و به‌هم پیوسته‌ای می‌داند که اهل عرفان توفیق بهره‌مندی از آنها را یافته‌اند و به‌همین دلیل اعمال دینی نیز برای آنها نوع دیگری جلوه‌گر می‌شود: «قَدْ ذَاقُوا حَلَاوَةَ مَعْرِفَتِهِ وَ شَرِبُوا بِالْكَاسِ الرَّوِّيَّةِ مِنْ مَحَبَّتِهِ وَ تَمَكَّنَتْ مِنْ سُودَاءِ قُلُوبِهِمْ وَ شِيَجَهُ خَيْفَتِهِ فَحَنُوا بِطُولِ الطَّاعَةِ اغْتِدَالَ ظُهُورِهِمْ وَ لَمْ يُنْفِذْ طُولُ الرَّغْبَةِ إِلَيْهِ مَادَّةَ تَضَرُّعِهِمْ»؛ «شیرینی معرفت او را چشیده و از جام سرشار و سیراب‌کننده محبتش نوشیده و ریشه‌های ترس از او در سويدای دلشان جایگزین شده؛ پس پشت خود را به طول طاعت خمانده و طول رغبت به او چشمه تضرع و زاری آنان را نخشکانده» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵: خ ۹۱، ۱۳۰).

البته این سخنان درباره گروهی از فرشتگان گفته شده است؛ اما حقیقت دل عارفان اهل محبت نیز چنین است و آنان نیز دل در گرو محبت‌های الهی

به‌هرحال باید به این نکته دقت کرد که این کوری و کوری باتوجه به متعلقشان سنجیده می‌شوند؛ به‌این‌معنا که اگر متعلقشان امر دنیوی باشد این کوری و کوری ناپسند و اگر خدا یا اولیایش باشند به‌یقین خوب خواهد بود؛ بلکه سالک در این مرحله، درواقع، فنای فی‌الله را تجربه خواهد کرد که هدف غایی عرفان است؛ به‌این‌دلیل که او به مرحله‌ای پا می‌گذارد که قوای خود را یکی پس‌از دیگری از کار می‌اندازد تا خدا در او فعال شود؛ به‌تعبیردیگر، او در این مرحله در خود مُرده و در خدا خواهد زیست.

ازاین‌نظر، عاشق، از عشق به دنیا به‌شدت بر حذر شده؛ چنان‌که در نهج‌البلاغه بارها با این تحذیر مواجه هستیم: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَحَذَرُكُمْ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا حُلُوهٌ خَضِرَةٌ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ وَ تَحَبَّبَتْ بِالْعَاجِلَةِ وَ رَأَقَتْ بِالْقَلِيلِ وَ تَحَلَّتْ بِالْأَمَالِ وَ تَزَيَّنَتْ بِالْغُرُورِ لَا تَدُومُ حَبْرَتُهَا وَ لَا تُؤْمَنُ فَجَعَلْتُهَا غَرَارَةً ضَرَارَةً حَائِلَةً زَائِلَةً نَافِذَةً بَائِدَةً أَكَّالَةَ غَوَالَةِ» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵: خ ۱۱۱، ۱۶۴)؛ زیرا دل آدمی، عشق به دو چیز را برنمی‌تابد؛ بلکه هرگز در عشق دویبنی وجود ندارد و چون قلب انسان از عشق کسی پُر شد، دیگری از شمول عشق بیرون می‌رود و عاشق از ملکه عشق ورزی به دو معشوق به لحاظ ساختاری محروم است؛ که قرآن کریم به این نکته به‌صراحت اشاره کرده است: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ» (احزاب: ۴). نکته بسیار مهم این است که علی^(ع) این تحذیر را با تأکید زیاد مطرح می‌کند. در عبارات «فَإِنِّي أَحَذَرُكُمْ الدُّنْيَا»، جمله اسمیه مؤکد به «ان» است؛ یعنی شما را به شدت از عشق به دنیا برحذر می‌دارم و در ادامه نیز صیغه‌های مبالغه به‌کار رفته که همه و همه دال بر تأکید هستند؛ درنتیجه می‌توان استنباط کرد که محبت به دنیا نقیض عشق الهی است. به‌هرحال علی^(ع) در خطبه عشق بر چند اثر عمیق عشق تأکید کرده است: الف) بینایی عاشق تیره می‌شود (نهج‌البلاغه،

انسان فعال است و انسان می‌تواند صحیح را از سقیم تمیز دهد. ازاین‌رو، انسان می‌تواند کثرت‌بین باشد و میان محبوب‌ها تفاوت قائل شود؛ اما وقتی فرد به آستانه عشق پا می‌گذارد، نخست اینکه قوا در هم ادغام می‌شود و دوم اینکه همان یک قوه هم به یک معشوق معطوف می‌شود و سوم، فرد عاشق نه‌تنها وحدت‌بین، بلکه معشوق‌بین می‌شود. اینجاست که ارزش عشق با معشوق سنجیده می‌شود؛ و عاشق کامل در اختیار معشوق قرار خواهد گرفت؛ زیرا به‌جز او چیزی نمی‌بیند که قدرت انتخاب داشته باشد؛ البته در مرتبه بالاتر، از عاشق اثری باقی نمی‌ماند و او به فنای در حق (معشوق) می‌رسد. این اتفاق درباره حضرت علی^(ع) رخ داده است؛ آنجاکه در عبادت چنان غرق خدا می‌شد که عمل جراحی کشیدن خلخال از بدنش انجام می‌گرفت (مبیدی، ۱۳۶۳: ۶۷۶؛ خوبی، ۱۴۰۰: ۱۵۲/۸؛ جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۶۳-۶۴). شک نیست که در این مرحله به‌هیچ‌روی میان معرفت به صداقت و عمل به آن فاصله‌ای باقی نمانده است. بنابراین، به لحاظ روان‌شناختی میان معرفت و عمل عاشق وحدت کامل برقرار می‌شود.

نقل و تحلیل خطبه عشق نهج‌البلاغه می‌تواند مدعیات بالا را ثابت کند. به‌همان اندازه که در نهج‌البلاغه برای دوستی خدا و اولیای او تأکید شده، از دوستی موجودات دیگر منع شده است؛ اما افزون‌بر این دوستی، از ویژگی‌های عشق هم چنین یاد شده است که عشق اول کاری که می‌کند چشم عقل را کور و گوش عقل را کر می‌کند؛ پس عاشقان خداوند موظف‌اند از اظهار دوستی با دنیا به‌شدت پرهیز کنند که این عشق ورزی آفاتی بجا می‌گذارد که گاهی جبران‌ناپذیر است: «وَمَنْ عَشِقَ شَيْئًا أُعْشِيَ بَصْرُهُ، وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ»؛ «و هر که عاشق چیزی شد، آن چیز دیده‌اش را کور و دلش را بیمار سازد» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵: خ ۱۰۹، ۱۶۰).

تحت عنوان انواع عشق در نهج‌البلاغه در دست نگارش دارد از پرداختن تفصیلی به انواع عشق صرف‌نظر می‌کند). به نظر می‌رسد دیدن زیبایی ذاتی، صفاتی و فعلی خدا در پیدایش عشق به خدا نقش اساسی دارد؛ زیرا ساختار وجود انسان به‌گونه‌ای طراحی شده که در برابر زیبایی سر تعظیم فرود می‌آورد و هرگز تاب مقاومت در برابر آنها را ندارد. وقتی علی^(ع) خدا را موجودی بسیار زیبا معرفی می‌کند، نباید تردید روا داشت که او ذات، صفات و افعال زیبای خدا را زیبا دیده و در نتیجه، زمینه‌های عشق‌ورزی به خدا را برای خویش فراهم ساخته و آن را تجربه کرده است؛ از این رو، دست به دعا برمی‌دارد و عاشقانه او را به زیبایی می‌ستاید و درخواست‌های یک عاشق را با او در میان می‌گذارد. «اللَّهُمَّ أَنْتَ أَهْلُ الْوَصْفِ الْجَمِيلِ، وَ التَّعْدَادِ الْكَثِيرِ»؛ «خداوندا تو شایسته زیباترین ستایش، و زیننده‌بی‌شمارترین سپاس و نیایشی» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵: خ ۹۱: ۱۳۵).

ستایش زیبا به موجودی زیبا تعلق می‌گیرد. بنابراین، رابطه عاشقانه را می‌توان در چنین پارادایم گفت‌وگویی سراغ گرفت. علی^(ع) در این عبارت از محبت و عشق خدا برای بندگان سخن گفته است؛ زیرا ویژگی‌های بنده، محبوب او را یادآوری می‌کند. در اینجا آغازگر محبت و عشق و ابتکار عمل در ایجاد رابطه عاشقانه، خداوند است؛ اما در جای دیگر قضیه به‌کل برعکس می‌شود؛ به‌این‌معناکه آغازگر محبت و عشق از جانب بنده است؛ زیرا از خداوند به‌عنوان محبوب‌ترین محبوبان یاد می‌کند.

مطالب یادشده ویژگی‌های عشق اروتیک را بیان می‌کند و درعین‌حال، گویای لبّ عشق‌اند. اگر مصداق این عشق را عوض کنیم و به‌جای امور دنیوی، خدا را قرار دهیم، به‌یقین از آن به بعد دیگر نمی‌توانیم از دید منفی به عشق سخن به‌میان بیاوریم یا اگر همین عشق

۱۳۸۵: خ ۱۰۹، ۱۶۰) و در تیرگی بصر، کثرت رخت برمی‌بندد و تاریک بصر، جز وحدت چیزی نه می‌بیند و نه درک می‌کند؛

ب) قلبش بیمار می‌شود «وَأْمْرُضَ قَلْبِهِ». در نهج‌البلاغه قلب علاوه بر اینکه مرکز احساسات، عواطف و هیجان‌ات است، بخشی از کار عقل امروزی را برعهده دارد. وقتی شخصی عاشق می‌شود، قلب توانایی انجام وظایف خود را از دست می‌دهد.

ج) او با دیده ناسالم می‌نگرد «فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ»؛ یعنی ممکن است دریافت دیده‌اش با آنچه وجود دارد مطابقت نداشته باشد.

د) با گوش ناشنوا می‌شنود «وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ»؛ یعنی همان اتفاقی که برای چشم او افتاده در مورد گوشش نیز تکرار می‌شود.

ه) شهوات عقل را از کار می‌اندازند «قَدْ خَرَقَتْ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ». شک نیست وقتی عشق بر آدمی مسلط شود، فرد قوه کنترل خود را ناکارآمد خواهد دید و این از اساسی‌ترین آثار وجودی عشق است.

و) عشق به دنیا قلبش را می‌میراند و او را شیفته معشوقش می‌کند «وَأَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ، وَ لَهَتْ عَنْهَا نَفْسُهُ».

ز) او پایبند معشوقش می‌شود و مانند گوی در دست‌ان قرار می‌گیرد و هیچ اختیاری از خود نخواهد داشت؛ به‌گونه‌ای که معشوق هر جا رود او هم خواهد رفت.

ح) نه بازداشت خدا او را بازمی‌دارد و نه پند واعظی را گوش می‌دهد؛ بلکه هرگز چنین چیزهایی را درک نمی‌کند.

ط) نهایت اینکه او از راهی که وارد آن شده باز نمی‌گردد (همان).

۱-۲) عشق اروتیک؛ جای این سؤال باقی است

که در نهج‌البلاغه کدام عشق مطرح شده است؟ به‌نظر می‌رسد هر سه نوع عشق انتزاعی، اروتیک و آگاه‌ای مطرح شده است (با عنایت به اینکه نگارنده، مقاله‌ای

مفهوم عشق را پیگیری کرد. به‌ظاهر در این موارد عشق در معنای آگاپتیک به‌کار رفته؛ هرچند که در مواردی می‌توان آنها را به عشق‌گیرنده تفسیر کرد؛ اما مهم در اینجا عشق و اثرگذاری آن در پر کردن شکاف میان معرفت به صداقت و عمل به صداقت است.

۲-۲) عشق آگاپتیک؛ عشق آگاپتیک می‌تواند هم درباره رابطه انسان با انسان مطرح شود و هم رابطه انسان با خدا. هرچند در نهج‌البلاغه هر دو را می‌توان سراغ گرفت، عشق آگاپتیک مربوط به رابطه انسان و خدا اثرگذارتر است. ضمن اینکه استمرار این عشق به مراتب بیشتر از عشق آگاپه‌ای به انسان است؛ یعنی اگر انسان بتواند با خدا رابطه عاشقانه بی‌چشمداشت برقرار کند و حتی از او بخواهد که از عاشقش خشنود باشد، در این صورت می‌توان از عشق آگاپه‌ای یاد کرد. حال اگر آدمی به خدا این‌گونه عشق بورزد معرفتش عین عمل او می‌شود؛ و در این حالت، درست خواهد بود اگر بگوییم با عشق آگاپه‌ای فاصله معرفت و عمل و حتی تمایز ذهنی این دو هم از بین می‌رود؛ بلکه معرفت عین عمل می‌شود. وجود یک مصداق از چنین عاشقانی می‌تواند برای بسیاری از مردم در عمل به صداقت راهنما و الگو باشد و در رفتار آنان اثر گذارد. اثرگذاری و نفوذ سخن پیامبران به این دلیل بود که آنان فاصله و شکاف میان معرفت و عمل به صداقت را پشت‌سر گذاشته بودند و مردمی که آنان را مشاهده می‌کردند نه تنها دعوت و شعار و معرفت نمی‌دیدند، بلکه پیش‌از آنها عمل و تجربه را مشاهده می‌کردند. از این‌نظر، در عمق وجود مخاطبان اثر می‌گذاشتند.

۳-۲) عشق و روابط انسان؛ اگر کسی به خدا یا هر کس دیگر عشق بورزد، باید آثار آن را در خود به نمایش بگذارد. یکی از حوزه‌هایی که می‌توان این روابط را نمایان کرد، حوزه روابط است که به حصر عقلی به چهار حوزه رابطه انسان با خدا، خود، دیگران و طبیعت

را درباره انسان یا پدیده‌های جهان قرار دهیم و عاشق رفته‌رفته به عشق همگانی برسد و درنهایت، از آن هم بگذرد و به خدا منتهی شود، باز عشق معنای مثبتی پیدا خواهد کرد.

در هر صورت، کسانی که به درجه عشق به خدا و آفریده‌های او می‌رسند هرگز نمی‌توانند میان یافته‌ها و معرفت اخلاقی و عمل اخلاقی‌شان فاصله قائل شوند. امیرمؤمنان^(ع) برای چنین عشقی دو دسته مصداق معرفی می‌کند: یک دسته که تابع دنیا هستند و حتی عشق اروتیک‌شان را محصور به امور شهوانی کرده‌اند. اینان کسانی هستند که جدایی از معشوق‌هایشان مساوی مرگشان خواهد بود: «كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ وَ جَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا يَأْمُنُونَ وَ قَدِمُوا مِنَ الْآخِرَةِ عَلَى مَا كَانُوا يُوعَدُونَ» (همان: خ ۱۰۹، ۱۶۰).

دسته دوم کسانی هستند که عاشق‌اند؛ اما عشقشان یا به خداست یا به آفریده‌های خدا که در هر دو صورت با خدا می‌زیند. اینجاست که اگر کسی استعداد عشق‌ورزی داشته باشد به‌طو مسلم، میان معرفت اخلاقی او به صداقت و عمل اخلاقی او به صداقت فاصله‌ای به‌وجود نخواهد آمد؛ بلکه میان آن رابطه تلازم برقرار خواهد شد. روشن است که عاشقان چون آدم‌های جسوری‌اند هرگز ترسی از راست گفتن ندارند و حاضرند برای استمرار تلازم میان معرفت به صداقت و عمل به آن هرگونه هزینه‌ای را بپردازند.

امام علی^(ع) برای نوع دوم عشق، مصادیق زیادی معرفی می‌کند که پیامبران و در رأس آنها پیامبر اسلام^(ص)، امامان، اولیا و مجاهدان راه خدا از جمله آنان‌اند. او پیامبر اسلام را رئیس عاشقان می‌داند؛ به‌گونه‌ای که در انجام وظایفش هیچ حدومرزی قائل نیست؛ البته عشق پیامبر^(ص) به خداوند و آفریده‌هایش عشق آگاپه‌ای است.

اما غیر از خطبه یادشده در موارد دیگر هم می‌توان

خداوند تابع نظام هدف و وسیله خاصی نیست و نباید باشد؛ در نتیجه، طلب رضایت خدا معنادار نیست. وجود نظام هدف و وسیله برای یک موجود به این معناست که نسبت او و جهان به گونه‌ای است که برخی از امور در دسترس و برخی دیگر دور از دسترس او می‌ماند؛ و او برای دستیابی به آن دوردست‌ها تلاش می‌کند که به‌ناچار باید از ابزار و وسایلی استفاده کند که از آن امور دوردست را هدف/اهداف؛ و رساننده‌ها را وسیله/وسایل گویند؛ پس، چاره‌ای جز طی مقامات و مراحل وجود ندارد. اینجاست که هر وسیله به میزان کمک در نزدیک ساختن این موجود به هدف/اهداف، می‌تواند مطلوب/مطلوب‌تر شود. این تصورات و تمهیدات برای دستیابی به هدف درباره انسان یا موجودات محدود امکان‌پذیر و درست است؛ اما درباره خدای متشخص انسان‌وار مطلق بی‌معناست؛ زیرا برای خدا دوری و نزدیکی معنا ندارد و هدفی دور از دسترس وجود ندارد تا برای رسیدن به آن نیاز به ابزار باشد؛ بنابراین، نمی‌توان به این معنا، مفهوم رضایت را به خدا نسبت داد یا از او سلب کرد؛ زیرا مقام او از این امور به مراتب فراتر است و چنین مواردی درباره خدا قابل تصور نیستند؛ چه رسد به تصدیق آنها. پس، نمی‌توان رضایت/نارضایتی را به‌طور حقیقی به خدا نسبت داد؛ وگرنه خدا را باید تحت شمول نظام هدف و وسیله در نظر بگیریم. اگر چنین تفکری داشته باشیم، به‌ناچار باید رضایت را تأویل کنیم یا آن را به عنوان نماد به‌کار ببریم یا در معنای مجازی‌اش استعمال کنیم. آنچه در نهج‌البلاغه مطرح شده این است که بندگان خدا باید به او محبت و عشق بورزند. دوستی و عشق به خدا نیز چیزی جز اطاعت از خدا نیست و اگر بنده‌ای بخواهد از خدا اطاعت کند تا دوستی و عشق‌اش را به او ثابت کند و رضایتش را کسب کند، لازم است او امر و نواهی‌اش را بشناسد. البته عشق به خدا عالی‌ترین مرتبه کسب رضایت خداوند

تقسیم می‌شود که به توضیح هر یک از آنها می‌پردازیم.

۱) رابطه عاشقانه با خدا و رفع شکاف بین

معرفت و عمل به صداقت

رابطه عاشقانه با خدا می‌تواند رافع شکاف بین معرفت و عمل به راست‌گویی شود؛ به دلیل اینکه میان عاشق و معشوق فاصله‌ای وجود ندارد. اگر رابطه این دو چنین است به‌طور مسلم، عمل به خواست‌های خدا/معشوق مبنی بر عمل به اخلاق و رفع گسست میان معرفت و عمل اخلاق به سهولت و به طریق اولی انجام خواهد یافت.

- آثار و نتایج رابطه عاشقانه انسان و خدا در ساحت

احساسات و عواطف و هیجانات؛ از جمله جاهایی که رابطه انسان و خدا می‌تواند آثاری به‌جای گذارد، رابطه عاشقانه در ساحت احساسات، عواطف و هیجانات است که در نهج‌البلاغه هم بدان توجه شده است. جلب رضایت خدا به‌ویژه در نهج‌البلاغه از جمله این آثار است. مهم‌ترین آنها که از نظر دینی، ایمانی و عرفانی از جایگاه والایی برخوردار است، کسب و جلب رضایت خداوند و در مراتب دستیابی به محبوب شدن نزد اوست. پیش‌از بیان چگونگی دستیابی به کسب رضایت خدا و محبوبیت نزد او لازم است این سؤال را مطرح کنیم که چگونه می‌توان درباره خدا رضایت/نارضایتی را طرح کرد؟ پیشتر در پیش‌فرض خداشناختی عرفان نهج‌البلاغه اشاره کردیم که خدای معرفی شده در نهج‌البلاغه خدای متشخص انسان‌وار است. چنین تلقی از خدا حالاتی از قبیل رضایت و نارضایتی را توجیه می‌کند؛ اما به‌الزام، به معنای مساوی دانستن این حالات در خدا و انسان نیست؛ بلکه تنها می‌توان ادعا کرد که خدا این احوال انسان‌وار را دارد؛ درعین حال ممکن است این‌گونه تلقی شود که طلب رضا برای موجودی قابل فرض و تصور است که تابع نظام و هدفی باشد؛ درحالی‌که به‌ظاهر

است که عارفان در پی تحقق آن هستند.

تردیدی نیست که بنده سالک و عارف خدا باید به هر چیزی که متعلق امر/ نهی خداست تن دهد و به هیچ چیز دیگری به جز آن بها ندهد؛ وگرنه برای خدا رقیبی تراشیده و وارد حوزه شرک خفی شده است. برای شناخت اوامر و نواهی خدا منابع مختلفی در اختیار انسان قرار دارد که از جمله آنها می‌توان به عقل، وجدان اخلاقی و وحی اشاره کرد.

عقل ممکن است در این حوزه به دو صورت عمل کند: یک‌بار خودش به‌طور مستقیم و مستقل بیان می‌کند که فلان موضوع مصداق امر/ نهی خداوند است؛ و یک‌بار هم با واسطه، به شناخت این امور نایل می‌آید؛ و می‌گوید فلان منبع معین کند که مصادیق و متعلقات امر و نهی خدا کدام است؛ در این صورت عقل به‌طور غیرمستقیم زمینه مصداق امر/ نهی را می‌شناسد. گاهی عقل ممکن است به‌جای اینکه خودش مصداق را تعیین کند، عرف را معرفی کند تا او مصادیق امر/ نهی را معین نماید. البته سالک یا عارف پس‌ازاینکه به مصادیق امر/ نهی پی برد، آنها را نه از روی وظیفه؛ که براساس عشق به خدا عمل می‌کند.

– سنخ‌شناسی آدمیان در روی‌آوری به خدا؛ بشر به تناسب سنخ‌های مختلفی که دارد می‌تواند به خدا روی آورده، با او رابطه برقرار کند. شک نیست این سنخ‌ها در نوع رابطه‌ای که انسان با خدا برقرار می‌کند تأثیر بسزایی دارد. عارفان نیز از این قاعده مستثنا نیستند. یک دسته از آدمیان اهل درنگ و تأمل^۱ عقلانی و ذهنی‌اند که این دسته از مردم با توسل به استدلال‌ها و مباحث عقلی درصدد برمی‌آیند تا به خدا تقرّب جویند و بر اثر رشدی که در این راه به‌دست می‌آورند ممکن است به شرط حفظ حدیث و صداقت حقایقی هم برایشان مکشوف شود. حدیثی از

پیامبر^(ص) نقل شده که به چنین تقسیم‌بندی اشاره کرده و در نهایت خطاب به حضرت علی^(ع) بیان می‌کند که تو با عقلت به خدا تقرّب بجو.

دسته دوم کسانی هستند که بیشتر عاطفی— احساسی‌اند^۲ و از راه تحقق این ساحتشان به خدا روی می‌آورند. اهل ولایت در اسلام از این دسته از خداجویان به‌شمار می‌آیند. اینان ابتدا با محبت به اولیای الهی طی طریق می‌کنند و پس از توفیق در این راه، حبّ خدا را در نظر می‌گیرند؛ البته در هر دو حالت براساس حبّ الهی سلوک می‌کنند؛ در مرحله نخست با واسطه و در مرحله دوم بی‌واسطه.

دسته سوم کسانی هستند از راه کشف و شهود^۳ و یافته‌های وجدانی آهسته‌آهسته به خدا روی می‌آورند و تقرّب می‌جویند.

دسته چهارمی هم هستند که می‌توانند با خلق آثاری به آرامش روحی برسند و رضایت خدا را جلب کنند (ملکیان، ۱۳۷۹: ۲۰).

امام علی^(ع) در رابطه انسان با خدا از مفاهیمی استفاده می‌کند که بدون تردید می‌توان آنها را به رابطه عاشقانه آگاپتیک تأویل و تعبیر کرد؛ برای مثال از مفهوم انس یاد می‌کند: «اللَّهُمَّ إِنِّكَ أُنْسُ الْأَنْسِينِ لِأَوْلِيَائِكَ»؛ «بارالها، تو برای دوستان نزدیک‌ترین همدمی» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵: خ ۲۲۷، ۳۴۹). در این عبارت، انس به بندگان از ویژگی‌های خدا دانسته شده؛ اما از آن جهت که انسانی مثل علی^(ع) چنین صفتی را به خدا نسبت می‌دهد، می‌توان آن را رابطه انسان با خدا هم در نظر گرفت.

وقتی از انس (همان: خ ۵، ۵۲؛ خ ۱۲۳، ۱۸۰؛ خ ۵۵، ۹۱) به مرگ سخن می‌آید، می‌توان رگ و ریشه رابطه عاشقانه را پیگیری کرد؛ زیرا در نگره علی^(ع)

تردیدی نیست که طی همه این مراحل، مستلزم روان‌شناسی خاصی است که در آن مجاللی برای تبیین و تنافی و ناهمسازی معرفت اخلاقی به‌خصوص صداقت و عمل اخلاقی نیست؛ بلکه معرفت به صداقت عین عمل به آن در نظر گرفته می‌شود.

۲) آثار رابطه عاشقانه انسان با خدا در تحقق

صداقت

برخی از اصحاب عرفان و حتی عرفان‌پژوهان بر این باورند که ورود به سیر و سلوک عرفانی مانع ایجاد رابطه درست و حساب‌شده با خلق می‌شود؛ اما در نهج‌البلاغه خلاف این نظر مطرح شده است. از نگاه این کتاب، کسی که با خدا رابطه برقرار می‌کند، رابطه او با سایر افراد بشر بسامان و مناسباتش، نظام‌دار و اخلاقی می‌شود. شاید سؤال شود مگر نه این است که شخص عارف چنان گرم خدا می‌شود که فرصت رسیدگی به امور مردم را ازدست می‌دهد؛ پس چگونه می‌تواند رابطه خدا و سایر ابنای بشر را طوری تنظیم و بسامان کند که بتواند مراودات نیکویی با آنها داشته باشد؛ در پاسخ باید گفت که او در این کار به دو صورت توفیق می‌یابد:

الف) با اطاعت از خدا؛ که خدا عهده‌دار تنظیم رابطه‌اش با خلق می‌شود؛ یعنی بر او لازم است کار اطاعت از خدا را انجام دهد، خدا هم عهده‌دار تنظیم رابطه او با سایر افراد بشر می‌شود.

ب) اگر اینان بتوانند رابطه‌شان با خدا را تنظیم کنند به‌حتم خواهند توانست در ایجاد رابطه سالم با دیگران نیز توفیق یابند. به‌تعبیر دیگر، در این باره خود خدا اقدام به بسامان کردن رابطه او با سایرین نمی‌شود؛ بلکه فرد از طریق تنظیم رابطه‌اش با خدا، راه تنظیم رابطه‌اش با خلق را پیدا می‌کند؛ بنابراین، کسانی که نمی‌توانند با خلق رابطه حساب‌شده‌ای داشته باشند، به‌دلیل آن است که

مرگ تنها راهی برای وصال الاهی است و نیز اینکه انسان در وهله نخست، از نظر نهج‌البلاغه موجودی ذی‌روح است؛ دوم اینکه، روح، ماندگار و پاینده است؛ سوم، مرگ وجود دارد و به‌عنوان پل واسط میان انسان و خدا عمل می‌کند؛ چهارم، وقتی مرگ محقق شود، بنده عشق خود را به خدا بیشتر و بهتر از زمان حیاتش درک می‌کند. وقتی فردی به مرگ عشق بورزد، معلوم می‌شود که او به خدا عشق می‌ورزد و با خدا رابطه عاشقانه برقرار کرده است؛ زیرا مرگ، او را با سرعت تمام به خدایی می‌رساند که محبوب، تمناکننده مرگ است (سوره جمعه).

نکته جالب اینکه، منشأ این رابطه قلب انسان است و قلب هم محل احساسات، عواطف و هیجانات است؛ اینجاست که به مفهوم روان‌شناسی اخلاق واقف می‌شویم و اهمیت آن مبرهن می‌شود. براساس همین رابطه است که علی^(ع) تمام اعمال انسان را در برابر الطاف خدا به هیچ می‌انگارد (همان: خ ۵۲، ۹۰)؛ زیرا انسان عاشق، هستی خود را مدیون معشوق می‌داند؛ و آن هم از نوع آگاهی؛ که از خود چیزی نمی‌بیند.

عبارت بالا نشان می‌دهد که بندگان در مراتب مختلف با او رابطه برقرار می‌کنند و عالی‌ترین آنها رابطه مبتنی بر محبت و عشق است. اگر این رابطه محقق شود، خدا کاری می‌کند که او بر نفسش غالب آید و چون این مهم رخ دهد، فرد دلش را برای محبت خداوند خالی می‌کند و تنها به یک موجود عشق می‌ورزد تا مانع پراکندگی قوای وجودی و خواسته‌هایش شود و محبوب‌ها و معشوق‌های دیگر را اخذ نکند؛ چراکه جلب رضایت آنها تمام توان او را به هدر خواهد داد. در چنین حالتی، خدا نیز محب او می‌شود و چراغی خواهد شد که راه را برای محبت‌ورزی دیگران به خدا، باز کرده امکان محب شدن آنها را نیز فراهم می‌کند (همان).

ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بَسِيفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أُبْغِضَنِي وَ لَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحْبَبَنِي» (همان: ح ۴۵، ۴۷۷).

درست است که در اینجا دوستی و عشق‌ورزی به علی^(ع) اختصاص یافته، باید دانست که این عشق‌ورزی از عشق به خدا نشئت گرفته است؛ یعنی اگر کسی به علی^(ع) عشق می‌ورزد، بدان‌روی است که او به خدا عشق می‌ورزد. حال اگر این عشق را به همه مردم سرایت بدهیم، متوجه خواهیم شد که انسان عاشق نه تنها هر جا حضور می‌یابد صداقت را با خود همراه می‌برد؛ بلکه چه سخن بگوید، چه نگوید صداقت را رواج می‌دهد. از این نظر است که می‌توان گفت، عشق انسان به خدا می‌تواند عاملی برای بسط صداقت و رفع شکاف میان معرفت و عمل به صداقت باشد. رسیدن به چنین مقامی در عشق به مراتب فراتر از عمل به اخلاق است؛ در نتیجه فردی که به درجه عشق می‌رسد، هرگز نمی‌تواند اخلاقی نباشد؛ پس، عمل به صدق جزء نخستین ثمرات چنین عشقی است؛ زیرا راست‌گویی، مقوم و ملازم عشق‌ورزی و درمقابل، دروغ، نقیض اصلی آن است.

وظیفه‌ای که علی^(ع) برای عاشقان الهی در نظر می‌گیرد تا در سیرالی‌الله به اولیای الهی نیز عشق بورزند، آمادگی دادن برای تحمل بار عظیم فقر است؛ زیرا این عشق آثار و تبعاتی را به دنبال دارد که اگر آمادگی لازم به دست نیاید ممکن است عاشقان در ادامه سیر و سلوک بلغزند. از این‌رو، علی^(ع) پیشاپیش به ایشان یادآور می‌شود که خود را برای تحمل فقر آماده سازند: «مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلْيَسْتَعِدَّ لِلْفَقْرِ جَلْبَابًا» (همان: ح ۱۱۲، ۴۸۸).

۳. خوف و رفع شکاف بین معرفت و عمل به

راست‌گویی

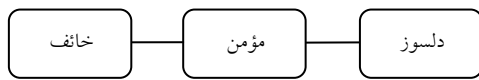
خوف در نهج‌البلاغه بر رجا مقدم است؛ زیرا کسی که

نتوانسته‌اند رابطه خود را با خدا درست و تنظیم کنند؛ وگرنه در رابطه آنها با مردم مشکلی پدید نمی‌آمد. امیرمؤمنان با اشاره به مورد دوم می‌فرماید: «مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ»؛ «هر که رابطه خود را با خدا اصلاح کند، خداوند رابطه او را با مردم اصلاح می‌کند» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵: ح ۸۹، ۴۸۳)؛ حتی کاری می‌کند که محبت او در دل مردم بیفتد؛ همچنین اگر کسی رابطه‌اش را با آخرت درست کند، خدا رابطه او را با دنیا نیز درست می‌کند: «وَمَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ»؛ «و هر که کار آخرتش را اصلاح کند، خداوند کار دنیایش را اصلاح می‌کند» (همان).

۳) رابطه عاشقانه با دیگران؛ عشق انسان چه به‌طور

مستقیم به خدا تعلق بگیرد، چه به یکی از بندگان خدا؛ در هر دو صورت، دو زیستی را از عاشق دور می‌سازد؛ به این معنا که اگر انسان به مرحله عشق‌ورزی برسد، وارد دنیای یگانه و یکرنگی می‌شود که از چندگانگی در آن خبری نیست. از جان‌گذشتگی درقبال موجودی یگانه، از نشانه‌های عشق‌ورزی آگایه‌ای است. جان‌فشانی‌هایی که علی^(ع) در نهج‌البلاغه درباره خدا مطرح می‌کند همه نشان از وجود چنین رابطه‌ای بین آن دو است؛ ضمن اینکه چنین رابطه‌ای را برای سایر مردم نیز توصیه می‌کند؛ برای مثال، خوابیدن بر روی خارهای مگیلان را بسیار دلنشین‌تر از آن می‌داند که روی رختخواب بخوابد و از فرمان‌های خدا سرپیچی کند (همان: خ ۲۲۴، ۳۴۶).

چنین انسانی در تعامل با دیگران نیز، یکرنگ و یک‌رو خواهد بود. البته تردیدی نیست که در نهج‌البلاغه عشق انسان به دیگران به موازات عشق انسان به خداست و از او جدا نیست؛ اما یکی از ثمرات عشق الهی، عشق به دیگران و به تبع آن تعامل صادقانه با همه آدمیان است. یکی از وظایف عاشقان الهی این است که به نیکوکاران و اولیای خدا عشق بورزند و عشق به آنها را به موازات عشق به خدا قرار دهند: «لَوْ



نمودار ۴. روحیه مؤمن

مهم‌ترین متعلق، خوف خدا و پس از آن گناه خود انسان است که البته آن هم در برابر خدا مبنا و معنا دارد: «خَافَ ذَنْبَهُ»؛ «از گناهش ترسید» (همان: خ ۷۶، ۱۰۳). البته وقوع این حالت در سالک یا محقق‌ساختن آن در نگاه علی^(ع) امری پسندیده است؛ زیرا چنین صفتی به کسی نسبت داده می‌شود که مورد رحمت خداوند است (همان). خوف از زیست بد در آخرت هم جزء مصادیق خوف به‌شمار می‌آید و در نهج‌البلاغه نیز بدان توجه شده است. اگر چنین خوفی در انسان محقق شود، می‌تواند در رفع شکاف میان معرفت و عمل به صداقت مؤثر باشد؛ به‌گونه‌ای که عمل به صداقت لازمه معرفت به آن باشد؛ زیرا چنین خوفی مجالی برای خائف باقی نمی‌گذارد که میان معرفت و عمل به صداقتش فاصله بیفتد. نیم‌نگاهی به نشانه‌های فرد خائف، این ادعای را تأیید می‌کند:

۱. لاغر و بیمارگون بودن (همان: خ ۱۹۳، ۳۰۳)؛

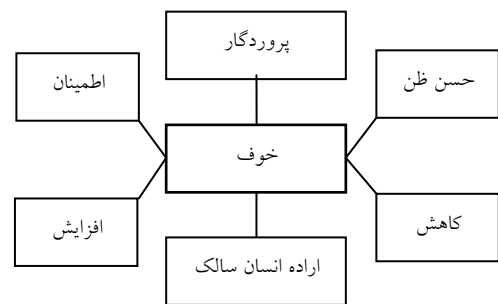
۲. توبیخ مستمر خود (همان: ۳۰۴ - ۳۰۵).

به‌همین لحاظ نیز هرگز از اعمال زیادشان راضی نیستند (همان: ۳۰۴)؛ بلکه همواره خود را در جهنم می‌بینند و مصادیق آیات تخویف قرآن را می‌دانند (همان: خ ۱۹۳، ۳۰۴)؛ در نتیجه، همیشه گریان و دعا‌گویان‌اند (همان: خ ۲۸۲، ۱۹۰).

یادکردن یا شنیدن یاد خدا، سالکان طریقت را منقلب می‌کند؛ به‌گونه‌ای که اشک دیدگانشان را پُر می‌کند و وجودشان مانند درختی می‌لرزد که در برابر تندباد قرار گرفته است. اینان بیمناک کیفر الاهی هستند و درعین حال، به بخشایش خداوندی امید دارند (همان: خ ۹۷، ۱۴۳).

خوف داشته باشد می‌تواند امیدوار باشد؛ وگرنه تحصیل حاصل پیش می‌آید. این خوف با افزایش حسن ظن به خدا نسبت مستقیمی دارد؛ و سالک طریقت باید به درجه‌ای برسد که این دو حالت (خوف و افزایش حسن ظن به خدا) را به‌وجود آورد؛ زیرا حسن ظن فرد به اندازه خوف او از پروردگارش است (همان: نامه ۲۷، ۳۸۴).

نیک روشن است که چنین خوفی با آن خوفی که در متون عرفانی بیان شده و اختیار بنده در پیدایش آن را مؤثر ندانسته‌اند، متفاوت است؛ چه، اراده انسان در تحقق چنین خوفی به‌طور کامل، معین و مقبول است. عبارت «وَ إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَنْتَهُ خَوْفُكُمْ مِنْ اللَّهِ» (همان: نامه ۲۷، ۳۸۴)، مبین و مؤید این معناست. ضمن اینکه خوف با تصویر ربوبیت خدا مرتبط است و امری نوسانی است؛ زیرا وقتی از تشدید آن سخن می‌گوییم به‌طور مسلم، کاهش آن را هم انتظار داریم؛ پس خوف امری ایستایی نیست و عوامل و عناصر مختلفی از جمله اراده انسان نیز در آن مؤثر است. نمودار زیر بخشی از میدان معنایی خوف را نشان می‌دهد.



نمودار ۳. میدان معنایی خوف

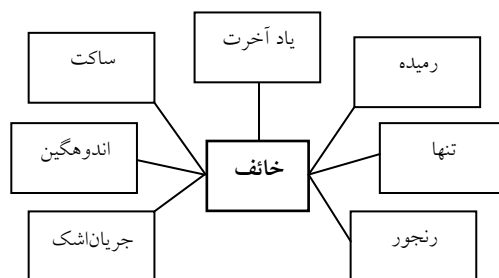
در جای دیگری از نهج‌البلاغه آمده است که مؤمنان دلسوز و خائف‌اند (همان: خ ۱۵۳، ۲۱۵). این امر نشان از آن دارد که خوف در مراتب پایین‌تر به تمام مؤمنان اطلاق می‌شود و بین عارف و عامی تفاوتی نیست.

می‌شود؛ از این روست که علی^(ع) درباره عارفان الهی گفته است که ایشان سخن نمی‌گویند یا به حتم، راست می‌گویند (نک: نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵: خ ۱۵۴).

منابع

قرآن کریم. ترجمه: محمد مهدی فولادوند.
 نهج‌البلاغه (۱۳۸۵). به کوشش سید رضی. ترجمه حسین استاد ولی. تهران: اسوه.
 پیازه، ژان؛ اینهلدر، باربل (۱۳۸۸)، روان‌شناسی کودک. ترجمه زینت توفیق. تهران: نشر نی.
 جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵). حیات عارفانه امام علی^(ع). قم: مرکز نشر اسراء. چاپ چهارم.
 حافظ، خواجه محمد شمس‌الدین (۱۳۸۷). دیوان. با مجموعه تعلیقات و حواشی علامه محمد قزوینی، به اهتمام ع. جریزه‌دار، تهران: اساطیر.
 خویی، حبیب‌الله (۱۴۰۰ق). شرح نهج‌البلاغه. تهران: مکتبه‌الاسلامیه.
 قنبری، بخشعلی (۱۳۹۴). اخلاق حرفه‌ای با تأکید بر نهج‌البلاغه. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی.
 کدیور، پروین (۱۳۸۶). روان‌شناسی اخلاق. تهران: آگاه.
 کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (بی‌تا). کافی. (ج ۱). مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م). بحار الانوار. (ج ۶۹).
 مکارم‌شیرازی، ناصر (۱۳۹۰). پیام امام امیرالمؤمنین^(ع). قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب^(ع).
 ملکیان، مصطفی (۱۳۷۹). معنویت در نهج‌البلاغه. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳). مثنوی معنوی. به کوشش رینولد نیکلسون. تهران: امیرکبیر.
 میبیدی، ابوالفضل (۱۳۶۳). کشف‌الأسرار و عدة الأبرار. تهران: انتشارات امیرکبیر. چاپ اول.
 هاکس آمریکایی، جیمز (۱۹۲۸م). قاموس کتاب

در نهج‌البلاغه نشانه‌هایی برای اهل خوف ذکر شده است که آنان را از دیگران ممتاز می‌کند. برخی از این نشانه‌ها ظاهری‌اند. ضمن اینکه اعمالی انجام می‌دهند که دیگران به آنها دست نمی‌یازند یا اعمالشان به لحاظ باطنی با دیگران متفاوت است. امیرمؤمنان^(ع) در وصف یاران خائف پیامبر^(ص) فرمود: آنان در روزها ژولیده مو و غبارآلود و شب‌ها را به سجده و قیام مشغول بودند و در عبادت خدا میان پیشانی و گونه‌های خود نوبت می‌نهادند و هنگام یاد معاد، قرار و آرام نداشتند؛ گویی بر روی بوته آتش ایستاده‌اند! پیشانی آنها از سجده‌های طولانی مانند زانوی بز، پینه بسته بود! هنگامی که یاد خدا به میان می‌آمد، از دیدگان اشک می‌بارید به حدی که گریبانشان را تر می‌کرد و مانند درخت در روز توفانی خم و راست می‌شدند و این همه از بیم عذاب و امید به ثواب بود (همان: خ ۹۷، ۱۴۳)؛ همچنین یاد آخرت همیشه نگران‌شان کرده و مهر سکوت بر لبشان زده، رمیده، تنها، ترسنده و ممنوع از سخن اندوهگین جلوه می‌کند (همان: خ ۹۷، ۱۴۳).



نمودار ۵. نشانه‌های خائف

حال با این اوصافی که از اهل خوف آوردیم دیگر مجالی برای ناهماهنگی میان معرفت به اخلاق در معنای عام کلمه و معرفت خاص به ضرورت صداقت در زندگی از یک طرف؛ و عمل به اخلاق و صداقت از طرف دیگر باقی نمی‌ماند و اهل خوف یکپارچه اهل صدق و راستی

علی پریور. تهران: علمی و فرهنگی.

مقدس. بیروت: مطبعه آمریکایی.
هدفیلد، ژ. آ. (۱۳۷۴). روان‌شناسی و اخلاق، ترجمه